

منشأشناسی خطاهای معربین قرآن کریم با تکیه بر آراء ابن هشام انصاری

سید مجتبی اخروی^۱

چکیده:

قرآن کریم، کتاب آسمانی ما مسلمانان است. همانطور که در کتب اعتقادی مذکور است، این کتاب دربردارنده کلام الهی خطاب به بندگانش می باشد. از آنرو که زبان آن، عربی است ولی گستره دلبستگی ها به آن، غیر محدود به عرب ها لذا احتیاج به علمی بود تا قدرت فهم زبان عربی را در غیر عرب ها ایجاد کند. در طول تاریخ، این علم پس از ایجاد، شروع به رشد و شکوفایی کرد و وسعت خود را افزایش داد تا جایی که علم اعراب قرآن نیز به قسمی از آن بدل شد. این علم علاوه بر قدرت صحیح خواندن آیات قرآنی از حیث حرکت های پایانی کلمات، به دلیل توجه به چگونگی ترکیب نحوی کلمات، فهم آنان را تولید و ساده سازی می کند. لذا دانشمندان این علم به سرعت شروع به اعراب قرآن کرده و نظرات خود را حول آیات آن بیان کردند. برخی از این ترکیب ها و اعراب گذاری ها با اصول و قواعد تبیین شده در این علم ناهمساز است به طوری که در پاره ای از اوقات فهم آیات دچار اشکال می گردد و بدتر از آن، گاهی این ناهمگونی فهم غلط آیات قرآنی را سبب شده است. ما در این پژوهش بر آن شدیم، تا اعراب گذاری آیات قرآن توسط دانشمندان این علم را از ابتدای قرآن تا پایان سوره اعراف، به نقد و بررسی بگذاریم و منشأ یا مناشئ خطاهای آنان در تولید فهم از آیات را در معرض دید سایر پژوهشگران قرار دهیم. بیان این مطلب که اصول و قواعد پایه که در این رساله از آن ها استفاده شده است، برگرفته از کتاب معنی اللیب ابن هشام انصاری بوده خالی از لطف نیست بلکه مایه تواضع و ادب نگارنده می باشد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات عرب، نقد اعرابی، منشأ خطاها، آیات قرآن، ابن هشام انصاری.

منشأشناسی خطاهای معربین قرآن کریم با تکیه بر آراء ابن هشام

دو فصلنامه تخصصی نور المصطفی - شماره ۱۶ - بهار و تابستان ۴۰۲



^۱ دانش پژوه مقطع کارشناسی ارشد رشته ی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی اصفهان

۱-۱. بیان مسئله

اعراب گذاری آیات قرآنی، از دیرباز مورد توجه علمای اسلامی بوده است. هر پژوهشگری در ساحت هر علمی از علوم اسلامی که قرار می گرفته، خود را ملزم میدانسته که یا با آیات قرآن بر ادعاهای خود استدلال کند و یا آنها را به عنوان شاهد و مؤید به کار ببرد. به هر حال کاربرست آیات قرآن، چه از نوع استدلال و چه از نوع قرینه و شاهد و مؤید، در مرحله اول نیازمند فهم و درک معنا و در مرحله دوم وابسته به تبیین و فهماندن آنها می باشد. و این هر دو مقصدی است که جاده حتمی آن اعراب گذاری آیات قرآن خواهد بود. اما مسئله دقیقاً از همین جا شروع می شود که هر محقق با توجه به اصول و قواعد از پیش پذیرفته ی خود در علم نحو، به ترکیب و اعراب گذاری آیات می پردازد. در حالی که این ضوابط گاه همسان با هم و گاه در تضاد و تعارض با یکدیگر می باشند که لازمه آن تفاوت در ترکیب کردن آیات و در نتیجه تفاوت در معنای آنها در بسیاری از موارد است. حال هر گاه مخاطب با این پژوهش ها مواجهه دقیق و علمی پیدا کند، در برابر اعراب گذاری های متفاوت از یک آیه قرار می گیرد که گاه هیچ راهی برای انتخاب یا حذف هیچ کدام از آنها وجود ندارد. و حال آنکه برخی از آنها قطعاً دارای غلط و خطا می باشند. خطاهایی که استدلالات و یا تأییدات قرآنی آن محققین را دچار خدشه می کند. برای تبیین این دست انحرافات و سردرگمی ها، باید راه چاره ای اندیشید و آن نیست مگر شناسایی منشأ یا مناشئ خطاهای اعرابی اعراب کنندگان آیات قرآن.

سؤال اصلی: در طول تاریخ منشأ یا مناشئ اشتباهات اعرابی ترکیب کنندگان آیات قرآن چه یا چه ها بوده است؟

۱-۲. فرضیه تحقیق

نگارنده در این رساله در تلاش است تا نشان دهد که خطاهای اعراب کنندگان آیات قرآن کریم دارای پنج منشأ زیر می باشند.

الف) تخریب کلام بر غیر قریب:

این وجه در واقع حمل کلام الهی بر امور بعید و ضعیف، ترک وجوه قریب و قوی، حمل کلام بر موردی که در همان موضع خلاف آن آمده است، حمل کلام بر خلاف اصل بدون هیچ دلیلی و حمل کلام بر خلاف ظاهر بدون هیچ اقتضایی را دربرمی گیرد.

ب) عدم مراعات قواعد نحوی:

این نوع از خطاها نیز در حقیقت امر بازگشتش به مراعات معنای صحیح بدون مراعات قواعد نحوی، حمل کلام بر موردی که عربیت آن ثابت نشده است و عدم رعایت شروط مختلف ابواب نحوی خواهد بود.

ج) عدم مراعات معنا:

در این حالت از حالات اغلاط معربین ، فرد با اینکه قواعد مذکور و صحیح در علم نحو را رعایت کرده است لیکن به دلیل جهل به معنا یا غفلت از آن ، معنای صحیح را رعایت نکرده است.
(د) ترک احتمالات:

برخی از ترکیب کنندگان آیات قرآن کریم ، به گاه بعضی از احتمالات را رها کرده و فقط به یک احتمال بسنده میکنند که این خود خطای روشی بزرگی را در بر خواهد شد.
(هـ) وجود مشتبهات:

این وجه نیز در اعراب گذاری برخی از دانشمندان علوم اسلامی ، خود را نشان داده است ؛ بدین صورت که هنگام مواجهه با آیات متشابه بدون تأمل و دقت کافی از آیه رد شده اند و بررسی خود را به پایان برده اند و حال آنکه آیه نیازمند دقت بیشتری بوده است.

۱- ۳. ضرورت تحقیق

آنچه نگارنده این رساله را بر تحقیق حاضر واداشت ، موارد زیر بوده است :
اولاً / این موضوع در اتصال و ارتباط کامل با قرآن کریم است و همین علت برای پرداخت به آن کافی است ؛ زیرا شرافت و اعتبار علم به شرافت و جلالت موضوع آن است. ۱. همچنین همه دانشمندان اسلامی اتفاق نظر دارند بر این مطلب که قرآن و شناخت اعراب الفاظ و تفسیر و تبیین مشکلات و فهم احکام و حلال و حرام آن با فضیلت ترین علوم است. ۲.

ثانیا / با کمک این رساله میتوان از دو جنبه به تقویت طالبان علم نحو پرداخت. در مرحله اول طالبان این علم ، توانایی تحلیل نظری مبانی علم نحو را پیدا می کنند. و در مرحله دوم به علت ارتباط شدید این رساله و تحلیل های آن با نصوص و متون قرآنی ، عملیات ارزیابی متون قرآنی را به صورت کاربردی آموزش می دهد.
ثالثاً / در ارتباط با نقد نحوی و اعرابی به صورت کلی رساله ها و مقالات متعددی نوشته شده است لیکن در زمینه موضوع این رساله به طور جدی و گسترده کار نشده است.

رابعاً / در این تحقیق علاوه بر اقوال نحویان ، با مبانی نحوی آنان نیز آشنا میشویم. در نتیجه مطالعه و پژوهش در آثارشان - که حقیقتاً دارای تعقید و پیچیدگی شدیدی است - کار ساده ای خواهد شد.
خامساً / موضوع مورد بحث در این نوشتار اگر چه اصالتاً متعلق به علم نحو است لیکن بدین گونه نیست که صرفاً در این باب باشد و هیچ تلازمی با علوم دیگر نداشته باشد ، بلکه در علمی مانند علوم قرآن ، فقه ، اعتقادات و بلاغت نیز بحث کرده است و مطالعه کننده را از این حیث ها نیز رشد علمی می دهد.

۱- ۴. اهداف تحقیق

(۱) شناسایی منشأ خطاهای اعرابی نزد معربین و بیان نقش آن در فهم دقیق آیات قرآن کریم

^۱ . ابجد العلوم ۱۷۳/۲.

^۲ . الفاضل ۴.

۲) در این رساله برآنیم تا در خلال نقد اعراب کنندگان قرآن، به اصول و قواعد نحوی آنها پی ببریم.
 ۳) امیدواریم این تحقیق شروعی باشد برای پاکسازی کتب اعراب قرآن از وجوه اعرابی که به لحاظ قواعد نحوی یا معنای آیات یا سیاق آیات قرآنی، دارای اشکال می باشد.
 ۴) بعضی از علما، اعراب القرآن را یک علم مستقل می دانند. گمان نگارنده بر این است که این پژوهش به دلیل شناساندن اصول وقواعد کلیه در علم نحو گه توانایی اعراب قرآن به هر پژوهشگری را می دهد، قدم بزرگی در این مسیر برداشته است.

۱- ۵. پیشینه تحقیق

تتبع نگارنده این سطور - که قطعاً خالی از نواقص و کاستی ها و ایرادات نیست - نشان دهنده آن است که در ارتباط با رساله مزبور، توسط علما و پژوهشگران و دانشمندان فرهیخته کارهایی شکل گرفته است که اگر چه دربردارنده کتب معانی القرآن و اعراب القرآن و قراءات است اما متوجه دانش کلی اعراب قرآن می باشد و تمرکز کامل بر موضوع نقد اعرابی ندارند. این تحقیقات به شرح زیر هستند.

۱) اعراب القرآن: دراسه فی منهجیه التألیف حتی القرن السادس الهجری که توسط می الجبوری در دانشگاه بغداد سال ۱۹۸۹ میلادی شکل گرفته است. این رساله به توصیف اجمالی برخی از کتب اعراب قرآن پرداخته است ولی از بین کتبی که در تحقیق ما به عنوان منبع استفاده شده است تنها دو کتاب اعراب القرآن و معانیه للزجاج و اعراب القرآن لابی جعفر النخاس مورد بررسی این رساله واقع شده است.

۲) الخلاف النحوی فی کتب اعراب القرآن حتی نهاییه القرن الثامن الهجری و مؤلف آن عماد مجید العبیدی است که در سال ۱۴۲۵ هجری قمری به چاپ رسیده است. البته در این رساله خبری از کتابهای معانی القرآن و قراءات نیست و فقط تحقیقات اعراب القرآنی مورد بررسی قرار گرفته اند. در ضمن تمرکز نویسنده بر خلاف راقم این سطور، موضوع اعراب آیات نمی باشد.

۳) الاحتجاج النحوی فی کتب معانی القرآن، رساله دکتری محمد سالم درویش در جامعه الاسکندریه می باشد که در حدود ۳۰۰ صفحه به چاپ رسیده است. البته باید بیان شود که این اثر تنها به بررسی سه کتاب معانی القرآن از فرآء و زجاج و اخفش پرداخته است.

۴) اعراب القرآن الکریم؛ مصادره و مذاهب النحویین فیه، که به قلم قاسم محمد المحمد در جامعه الاردنیه به انجام رسیده است. رسالت این پژوهش، توصیف برخی از کتاب های اعراب القرآن است. دانستن این مطلب که از بین کتب بررسی شده در رساله تحقیقی ما، تنها دو اثر اعراب القرآن للنخاس و اعراب ثلاثین سورة لابن خالویه در رساله قاسم محمد وجود دارد، خالی از لطف نیست.

۵) الاسس المنهجیه للنحو العربی؛ دراسه فی کتب اعراب القرآن که به خامه حسام احمد قاسم از جامعه القاهره می باشد. این تحقیق کتب اعراب قرآن تا پایان قرن هفتم هجری را دربرمی گیرد. مؤلف این کتاب برآنست تا مفاهیم نظری علم نحو را که در لابه لای کتب اعراب قرآن جای گرفته اند، به بحث و گفتگو بنشانند.

۶) الدراسات اللغویة للقرآن الکریم فی اوائل القرن الثالث الهجری که این اثر رساله دکتری عیسی شحاته عیسی علی در ۳۱۳ صفحه می باشد.

بعد از بیان تحقیقات مرتبط با موضوع این رساله ، باید عرض شود که امتیاز این پژوهش نسبت به پژوهشهای لیست شده در فوق ، در مرحله اول انحصار بحث و بررسی در پدیده نقد اعرابی است. و در مرحله دوم این رساله سعی بر این داشته است تا با نگاه متبّعانه به آثار گذشتگان ، پا را از بحث نظری نحوی صرف فراتر نهاده و به تطبیق آن اصول و قواعد با نصّ و متن قرآنی بپردازد.

۲- بررسی سخنان معربان بر اساس دیدگاه ابن هشام

در این بخش برآنیم تا با لحاظ سخنان و آراء ابن هشام در باب پنجم کتاب مغنی اللیب، به بررسی و طبقه‌بندی وجوه اعرابی پیشنهاد شده توسط معربان قرآن بپردازیم. در این راستا، بر اساس سخنان ابن هشام به اولویت‌بندی و نقادی وجوه اعرابی آنان پرداخته، خطاهای آنها را استخراج کرده‌ایم.

۲- ۱. سورة فاتحة الكتاب

۲- ۱- ۱. آیه: [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ]

موضع شاهد: نصب (ربّ)

بررسی اجمالی: برخی از نحویان به تبعیت از زجاج در قرائت نصب (ربّ)^۲ قائل به منادی بودن (ربّ) شده‌اند؛^۳ در این صورت حرف ندا حذف شده‌است و منادی مضاف است.

بررسی تفصیلی: در آیه دوم سوره فاتحه قرائت شاذی منسوب به کسایی و برخی دیگر از قاریان قرآن است که واژه (ربّ) را به نصب خوانده‌اند. نحویان در کتابهای اعراب القرآن نسبت به اعراب این قرائت هفت وجه بیان کرده‌اند.

وجه اول: نعت مقطوع بودن برای لفظ جلاله^۴ والتقدير: امدح او اذکر رب العالمین

۱. سوره فاتحه: ۲.

۲. قرائتی شاذ است منسوب به زید بن علی و کسایی و چند تن دیگر از قرّاء. مراجعه شود به سیبویه، الکتاب ۶۳/۲، مشکل ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن ۶۸/۱ و ابو جعفر الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن ۳۱/۱.

۳. ابو اسحاق الزجاج، الفراء، معانی القرآن و اعرابه ۴۶/۱، ابن عطیه، المحرر الوجیز ۶۴/۱ و ابوالبرکات الانباری، البیان فی غریب ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن ۳۵/۱.

۴. سیبویه، الکتاب ۶۳/۱، تفسیر القرطبی ۱۵۵/۱ و ابوحیان الاندلسی، البحر المحیط ۱۳۱/۱-۱۳۲.



نقدی که به این ترکیب توسط برخی از نحویان گرفته شده این است که بعد از این واژه اوصاف دیگری برای لفظ جلاله مانند (رحمن) و (رحیم) و... آمده است؛ چنانچه طبق این نظر اولین وصف یعنی (رب) را نعت مقطوع بگیریم و سایر اوصاف را تابع اصلی، در واقع برای موصوف بعد از وصف مقطوع، وصف اصلی قائل شده ایم. در صورتی که نحویان آمدن تابع اصلی بعد از تابع مقطوع را اجازه نمی دهند.^۱ ولذا وارد اشکال عنوان (ب) میشود وجه دوم: حال بودن برای لفظ جلاله^۲

علمای علم نحو برای حال دو ویژگی بیان کرده اند. اول اینکه غالباً حال نکره است.^۳ دوم اینکه غالباً حال منتقله است؛^۴ یعنی وصفی از ذو الحال را بیان می کند که ثابت و دائمی نیست بلکه به وصف دیگر تغییر پیدا می کند؛ این در حالی است که طبق ترکیب بیان شده در این وجه، واژه (رب) حال واقع شده که علاوه بر اینکه معرفه است بیان کننده یک ویژگی دائمی در ذو الحال است. ولذا وارد اشکال عنوان (ب) میشود وجه سوم: مفعول به بودن برای فعل محذوفی که لفظ (حمد) بر آن دلالت می کند^۵

برخی از نحویان در اعتراض به این وجه اعرابی، لازمه این ترکیب را توهّم وجود یک فعلی که لفظ (حمد) بر آن دلالت می کند، می داند و چون توهّم فقط در عطف ثابت شده و لا غیر، لذا این وجه را مردود می داند. ولذا وارد اشکال عنوان (ب) میشود^۶ البته در پاسخ به این اشکال و اعتراض، تلازمی که مستشکل ادعا کرده، تضعیف شده و بیان شده است که وجود این فعل مقدر نه از باب توهّم است بلکه از باب حذف کلمه ای است که کلمه موجود دیگر بر آن دلالت می کند.^۷

وجه چهارم: نعت بودن برای محل لفظ جلاله^۸

قائل به این وجه بر این نظر است که (الحمد لله) بر تقدیر (أَحْمَدُ اللَّهُ) می باشد لیکن این وجه خلاف ظاهر به نظر می رسد. و وارد اشکال عنوان (الف) میشود وجه پنجم: مفعول به برای (الحمد)

۱. بوران و هدیان الضناوی، النهر الماد ۱۴/۱، ابراهیم الصفاقسی، المجید فی اعراب القرآن المجید ۵۲/۱-۵۳ و السمین الحلبي، الدر المصون ۴۵/۱.

۲. ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن ۱۲۱/۱.

۳. ابن یعیش، شرح المفصل ۶۲/۲، ابن مالک، شرح التسهیل ۳۲۵/۲ و السیوطی، همع الهوامع ۱۷/۳-۱۸.

۴. ابن عصفور، شرح الجمل ۳۴۴/۱-۳۴۵ و ابن عقیل، المساعد فی تسهیل الفوائد ۸/۲.

۵. ابو اسحاق العلی، الکشف و البیان ۱۰۹/۱، ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن ۱۲۱/۱، الزمخشری، الکشاف ۲۰/۱ و ابو سعید البیضاوی، تفسیر البیضاوی ۱۱/۱.

۶. ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط ۱۳۲/۱.

۷. ابراهیم الصفاقسی، المجید فی اعراب القرآن المجید ۵۲/۱ و حاشیة الشهاب علی ابو سعید البیضاوی، تفسیر البیضاوی ۹۵/۱.

۸. عبد الکریم القشیری، التیسر فی علم التفسیر ۳۱۸/۱.

بنابر علم نحو دو اشکال به این ترکیب می‌باشد؛ اول اینکه طبق این نظر مصدر همراه با الف و لام عمل کرده است که این نزد نحویان اختلافی است.^۱ ولذا وارد اشکال عنوان(الف) میشود. دوم اینکه بنابر این نحوه اعراب کردن، بین مصدر و معمول خودش با لفظ خبر که اجنبی است فاصله می‌افتد. البته از اشکال دوم بدین طریق پاسخ داده‌اند که اتحاد معنایی مبتدا و خبر آن دو واژه را به منزله یک واژه قرار می‌دهد بنابراین خبری از اجنبی وجود ندارد.^۲

وجه ششم: فعل بودن این واژه^۳

قائل به این وجه بر این نظر است که(ربّ) فعل است و ضمیر مستتر در آن که به لفظ جلاله بازمی‌گردد فاعل است و(العالمین) مفعول به؛ نقدی که بر این وجه اعرابی وارد است مخالفتش با اصل و قاعده موجود در اختلاف قرائات است. طبق قاعده در قرائات، وجوه مختلف قرائت مؤید و مبیین یکدیگرند.^۴ در این آیه شریفه در واژه مورد نظر سه قرائت رفع و نصب و جرّ وارد شده‌است. از آن رو که در دو قرائت رفع و جرّ این واژه فقط و فقط اسم است پس طبق قاعده قرائات در حالت نصب هم اسم بودن اولویت دارد. البته دانستن این مطلب خالی از لطف نیست که حتّی اگر این واژه را فعل نیز بدانیم، با این اشکال مواجه می‌شویم که این جمله نه می‌تواند صفت برای لفظ جلاله باشد و نه حال؛ زیرا برای صحت ترکیب اول، موصوف باید نکره باشد و اصل در حال هم این است که منتقله باشد ولذا وارد اشکال عنوان(الف) میشود

وجه هفتم: منادی مضاف بودن با حذف حرف ندا

پیشتر بیان شد که اعراب مورد نظر در این وجه، از زجاج نقل شده و چند تن دیگر در اعراب این آیه با او همصدا شده‌اند. لکن ابن کیسان به نقد این ترکیب پرداخته است. چنانچه بخواهیم نقد او را بررسی نماییم باید در عبارت او دقت نظر کنیم: "یبعد علی النداء المضاف؛ لأنّه یصیر الکلام الواحد الی کلامین"^۵. از آنجا که اشکال ابن کیسان برای دیگران خالی از ابهام نبوده‌است لذا سه احتمال برای آن داده‌اند:

اول - حمل یک کلام بر دو اسلوب؛ در واقع اعراب کننده در این وجه یک کلام واحد و یکپارچه را به دو اسلوب اخباری(الحمد لله) و انشایی(یا ربّ العالمین) شکسته و تجزیه کرده است. و حال آنکه ظهور طلب می‌کند تا آنجا که امکان دارد کلام را از یکپارچگی و وحدت خارج نکرد.

۱. المرید، المقتضب ۱۳/۱-۱۴، ابو بکر بن السراج، الاصول فی النحو ۱/۱۳۷ و خالد الازهری، التصریح علی التوضیح ۲/۶۳.

۲. تفسیر ابی السعود ۱/۱۳، حاشیه الشهاب علی ابو سعید البیضاوی، تفسیر البیضاوی ۱/۹۵ و محمود الالوسی، روح المعانی ۱/۸۱.

۳. حاشیه الشهاب علی ابو سعید البیضاوی، تفسیر البیضاوی ۱/۹۵.

۴. الدكتور خالد السبت، قواعد التفسیر ۱/۹۰.

۵. ابو اسحاق الزجاج، الفراء، معانی القرآن و اعرابه ۱/۴۷.



دوم - وجود التفات در یک کلام؛ منتقد قائل است طبق این اعراب در ابتدا، کلام در سیاق خبر دادن بر وجه غائب ریخته شده است ولی در پایان، این سیاق به خطاب کردن توسط ادات ندا انتقال پیدا کرده است و این روش خلاف ظاهر است.

سوم - انفصال در یک کلام متصل؛ ناقد بر این نظر است که چون نحاه اسلوب ندا را جمله فعلیه با تقدیر فعل (مثلاً آنادی) در نظر دارند، بنابراین طبق این اعراب در واقع با دو جمله ای روبرو هستیم که از یکدیگر استیناف و جدایی دارند و این بر خلاف ظاهر یک کلام است.

با دقت در احتمالاتی که برای کلام ابن کیسان در نظر گرفته شده، به نظر می رسد همان احتمال اول مد نظر او بوده است. زیرا در صورتی که برای کلام او احتمالات دوم و سوم را بپذیریم، به اشکالاتی برمی خوریم که او نیز قطعاً از آنها فراری بوده است.

به عنوان نتیجه گیری چنانچه احتمال اول را در کلام منتقد ترجیح دهیم، می بایست خطای اعراب زجاج و همراهان او را در عنوان (الف) قرار دهیم.

۲-۱-۲. [صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ] ^۱

موضع شاهد: نصب (غیر)

بررسی اجمالی: برخی از نحاه در اعراب واژه (غیر) در این آیه، بنابر قرائت نصب وجه حال بودن را اختیار کرده اند؛ این قول از حیث خطا و لغزش در عنوان (الف) داخل است.

بررسی تفصیلی: سه توجیه توسط اعراب کنندگان قرآن کریم درباره قرائت نصب (غیر) ^۲ بیان شده است. وجه اول: مستثنی بودن ^۳

از آنجا که در علم نحو دو نوع استثنا بیان شده است، بنابراین در این آیه نیز طبق وجه استثنا دو حالت معنایی متفاوت خواهیم داشت:

الف) استثنای متصل: با توجه به علم نحو در این نوع از استثنا، مستثنی منه و مستثنی از یک جنس هستند؛ پس مغضوبین درگاه الهی کسانی هستند که علاوه بر اینکه مورد نعمت واقع شده اند، مغضوب خدا نیز هستند. لذاست که نعمت در آیه را باید نعمت مطلق و همگانی معنا کرد. ^۴

^۱. سوره فاتحه: ۷.

^۲. امیر المؤمنین علی (ع)، عبد الله بن مسعود، عبد الله بن زبیر، ابی بن کعب و عمر به این نحو قرائت می کرده اند. همچنین این قرائت به پیامبر اکرم (ص)، ابن کنبر، اعمش و اهل مکه نسبت داده می شود. مراجعه شود به مختصر فی شواذ القرآن، ۹، الکامل فی قراءات الخمسين، ۱۵۷، شواذ القراءات للکرمانی، ۸، ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط ۱/۱۴۹ و الاتحاف ۱۶۵.

^۳. ابو اسحاق الزجاج، الفراء، معانی القرآن و اعرابه ۱/۵۳، ابو منصور الازهری، علل القراءات ۱/۲۵ و الحجّة للفارسی ۱/۱۴۲.

^۴. تفسیر البیضاوی = انوار التنزیل ۱/۱۶، محمود الالوسی، روح المعانی ۱/۹۵ و فاتحة الاعراب فی اعراب الفاتحة ۲۱۲-۲۱۳.



ب) استثنای منقطع: از آنجا که طبق این نوع از استثنا، مستثنی از جنس مستثنی منه نیست فلذا نعمت الهی را باید نعمت خاصه خداوند معنا کرد تا کسانی که شامل آن می‌شوند، مغضوب الهی نباشند. با توجه به آیات دیگر قرآن مثل ۶۹ سوره نساء، کسانی که مشمول نعمت الهی قرار گرفته‌اند، به نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین تفسیر شده‌اند؛ در نتیجه نوع دوم از استثنا که با توجه به آن (انعمت) به نعمت خاص معنا می‌شود، صحیحتر می‌باشد.^۱

این وجه اعرابی به دلیل عطف شدن نفی (و لا الضالین) به مستثنای (غیر) مورد نقد واقع شده‌است. منتقدین قائل هستند که نفی به نفی و مستثنی به مستثنی جواز عطف شدن دارند.^۲

وجه دوم: نعت مقطوع بودن

طبق این ترکیب باید اولاً فعلی مانند (اعنی یا امدح یا ...) در تقدیر گرفته‌شود و ثانیاً منعت یا (الذین)^۳ و یا (هم) در (علیهم)^۴ باشد. پیشتر بیان شد که منظور از نعمت در این آیه، نعمت خاص الهی است. بنابراین توصیف اینچنین افرادی به مغضوب الهی نبودن، هیچ لطفی ندارد.^۵ همچنین اگر ضمیر (هم) را منعت در نظر بگیرند، اصلاً (غیر) نمی‌تواند نعت مقطوع باشد؛ زیرا طبق قاعده در علم نحو چیزی می‌تواند نعت مقطوع قرار گیرد که شأن نعت اصلی شدن را داشته باشد و حال آنکه چون ضمیر نمی‌تواند منعت واقع شود پس (غیر) و هیچ واژه دیگری نمی‌تواند نعت مقطوع آن شود.^۶

وجه سوم: حال بودن^۷

در این وجه یا (الذین) و یا (هم) در (علیهم) ذوالحال خواهند بود.^۸ دو اشکالی که به این ترکیب شده‌است، این وجه ترکیبی را ضعیف‌ترین وجه از بین وجوه بیان شده، قرار می‌دهد. اولاً با دقت در معنای نعمت که بیشتر آنرا تحلیل کردیم، چنانچه (غیر) را حال بگیریم، حال تأکیدی خواهد بود که علاوه بر این که بین نحاء قبول آن،

۱. ابو علی الطبرسی، مجمع البیان ۴۰/۱، ابن قیم الجوزیه، بدائع الفوائد ۲۲/۲، الفراء، معانی القرآن للأخفش ۱۷/۱-۱۸ و عبد الکرم القشیری، التیسر فی علم التفسیر ۳۴۱/۱.

۲. ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن ۱۲۵/۱ و ابو جعفر الطبری، جامع البیان ۱۸۴/۱.

۳. الحجّة للفارسی ۱۴۳/۱، تاج الدین الاسفراینی، فاتحة الاعراب فی اعراب الفاتحة ۲۱۲ و ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط ۱۵۰/۱.

۴. ابو جعفر الطبری، جامع البیان ۱۸۳/۱.

۵. ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط ۱۵۰/۱ و ابن ابی الربیع، تفسیر القرآن الکریم ۳۳-۳۴.

۶. ابن یعیش، شرح المفصل ۵۶/۳.

۷. الحجّة للفارسی ۱۴۳/۱، الفراء، معانی القرآن ۷/۱، ابو اسحاق الزجاج، الفراء، معانی القرآن و اعرابه ۵۳/۱ و ابن خالویه، اعراب القراءات السبع ۵۱/۱.

۸. محمود النیسابوری، ایجاز البیان ۶۱/۱، البیان فی ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن ۴۰/۱، ابو البقاء العکبری، التبیان فی اعراب القرآن ۱۰/۱، تاج الدین الاسفراینی، فاتحة الاعراب فی اعراب الفاتحة ۲۱۲، ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط ۱۴۹/۱ و محمود الالوسی، روح المعانی ۹۵/۱.

۲-۲. سوره بقره

مسئله‌ای اختلافی است، طبق قاعده این نوع از حال در برابر حال تأسیسی خلاف ظاهر است.^۱ ثانیاً اصل در حال نکره بودن است و حال آنکه در تعریف و تکثیر (غیر) بین نحویان اختلاف است.^۲ این وجه سوم در این نوشتار مورد بحث و تحلیل ما بوده است که از لحاظ تقسیم بندی در عنوان (الف) قرار می‌گیرد.

۲-۲-۱. [وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلِهَا قَالِ اتَّسَبَدُوا لَكَ الَّذِي هُوَ أَذَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ]

موضع شاهد: لفظ (ما) در عبارت (يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ)

بررسی اجمالی:

در مورد نوع (ما) از سوی نحویون دو قول ارائه شده است:

قول اول: (من) حرف جر زائد باشد و کلمه (ما) مفعول به باشد.^۳

قول دوم: کلمه (ما) مفعول به برای (یخرج) باشد بدون اینکه بخواهیم قائل به زائده بودن (من) بشویم. در این صورت تقدیر عبارت اینگونه خواهد بود: (شیئاً أو مأکولاً). در مورد شبه جمله (مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ) دو ترکیب ارائه شده است. ترکیب نخست اینکه بگوییم شبه جمله (مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ) صفت باشد برای مفعول به محذوف. در این صورت تقدیر عبارت اینگونه ترسیم خواهد شد: (مأکولاً کائناً من الارض).^۴ در ترکیب دومی که برای شبه جمله (مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ) مطرح گردیده است ادعا شده است که این شبه جمله باید متعلق به فعل (یخرج) باشد. در این فرض، باید تقدیر عبارت را اینگونه بدانیم: (يخرج الشيء المأکول مبتدئاً من الارض).^۵

بررسی تفصیلی:

با لحاظ قوانین جمله سازی در زبان عربی و با توجه به اقتضائات صنعت نحوی، باید بیان داشت که قول اول دارای اشکال می باشد. آن اشکال عبارت است از اینکه (من) زائده در جمله ای مقدم شده است که مثبت و خالی از تقدیم نفی یا استفهام می باشد.

۱. خالد الازهری، التصريح على التوضيح ۳۸۷/۱.

۲. ابن مالک، شرح التنهيل ۲۳۵/۲.

۳. محی الدین زاده حاشیه علی تفسیر البیضاوی ۶۹/۱ و اخفش معانی القرآن ۱۰۵/۱.

۴. ابو جعفر الطبری، جامع البیان ۱۵/۲ و ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط ۳۹۴/۱.

۵. السمین الحلبي، الدر المصون ۳۹۲/۱ و حاشیه محی الدین زاده علی تفسیر البیضاوی ۶۹/۲.



توضیح آنکه در میان نحویون سه دیدگاه در مورد دخول (من) زائده وجود دارد: دیدگاه اول: به طور مطلق جایز است که (من) زائده داشته باشیم.^۱ استدلال قائلین به این نظر، برای ادعای خود استدلال کرده‌اند به أدله‌ای از آیات قرآن کریم و کلام عرب و روایات حضرت پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم-؛ برای نمونه به سه مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

مورد اول: آیه (یا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْرُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ).^۲ شاهد ما در عبارت (يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ) می‌باشد.

مورد دوم: آیه (يَسْتَأْذِنُكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).^۳ شاهد ما در عبارت (تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ) می‌باشد.

مورد سوم: آیه (وَ لَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَ اؤذُوا حَتَّى آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ).^۴ که شاهد ما در عبارت (وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ) می‌باشد.

دیدگاه دوم: حرف (من) تنها زمانی می‌تواند زائده باشد که دو شرط محقق باشد؛ شرط اول آنکه پیش از (من)، نفی یا شبه‌نفی داشته باشیم. و شرط دوم آنکه کلمه ای که توسط (من) مجرور واقع می‌شود باید نکره باشد.^۵ از همین رو بوده است که قائلین به این دیدگاه، آیاتی را که در دیدگاه نخست مورد استشهاده قرار گرفته بود، به تأویل برده‌اند؛ به این صورت ادعا نموده‌اند که موصوف حذف شده است و (من) را بعضیه محسوب داشته‌اند. با این حساب، تقدیر عبارت در آیه اول، اینگونه خواهد شد: (یغفر لکم شیئاً أو جمله من ذنوبکم). دیدگاه سوم: حرف (من) با داشتن یک شرط می‌تواند زائده باشد؛ آن شرط عبارت است از نکره بودن آن کلمه‌ای که به سبب (من) مجرور می‌باشد.^۶

اکنون که با هر سه دیدگاه در موضوع (من) زائده آشنا شدیم، نوبت به آن می‌رسد که قول نخست از اقوالی را که حول عبارت (يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنَبِّتُ الْأَرْضُ) ارائه گردیده بود، مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم. از این رو بیان داشته می‌شود که اولاً زائده بودن (من) در جمله مثبت دارای شواهد قلیلی است که قابل تأویل می‌باشد. از این رو، نمی‌توان قول نخست را به عنوان احتمال اعرابی مناسب با آیه شریفه پذیرفت؛ چراکه اقتضاء آیات قرآن کریم آن است که بر احتمالات قوی و شایع حمل بشوند؛ نه بر احتمالات ضعیف و قلیل. ثانیاً لازم به

۱. اخفش، معانی القرآن ۲۷۶/۱، ابوعلی فارسی کتاب الشعر ۲۲۵/۱ و ابن‌مالک، شرح التسهیل ۱۳۷/۳

۲. سوره الاحقاف: ۳۱

۳. سوره المائده: ۴

۴. سوره الانعام: ۳۴

۵. سیبویه، الكتاب ۱۳۰/۲، فراء، معانی القرآن ۳۱۸/۱ و میرد، المقتضب ۴۵/۱

۶. خالد الازهری، التصریح علی التوضیح ۹/۲

توجه است که اگر (من) را زائده بدانیم، لازمه نادرستی در معنای آیه خواهد داشت. توضیح اینکه با زائده بودن (من)، معنای آیه شریفه به اینگونه رقم می‌خورد که قائل شویم اطرافیان حضرت موسی - علیه السلام - در سخن خود، تمام آنچه را که زمین می‌رویاند است را اراده کرده باشند؛ حال آنکه بر اساس قرائن، قطعاً چنین اراده‌ای در کار نبوده است.

با بذل عنایت نسبت به آنچه که پیرامون قول نخست ارائه گردید، روشن می‌شود که این قول، داخل در عنوان (الف) می‌باشد. اضافه بر آنکه از جهت فساد معنا، داخل در عنوان (ج) قلمداد خواهد شد. ولی قول دوم دارای این اشکالات نیست. علاوه بر آنکه اگرچه در قول اول با ادعای زائده بودن و در قول دوم با ادعای محذوف بودن، ارتکاب به خلاف اصل خواهد بود؛ اما پدیده حذف، فراوانی بیشتری نسبت به پدیده زائده بودن دارد؛ از این جهت است که قول دوم تقویت می‌شود.

۲-۲-۲. آیه [بِسْمَا اَشْتَرُوا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بَغْيًا اَنْ يُنَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهٖ قَبْلًاۗ يُغْضَبُ عَلٰى غَضَبٍ وَّ لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابٌ مُّهِينٌ]¹.
موضوع بحث: نوع کلمه (ما) در عبارت (بِسْمَا اَشْتَرُوا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ)
بررسی اجمالی:

با مراجعه به آثار معربین قرآن کریم، آشکار می‌گردد که در مورد نوع کلمه (ما) در عبارت (بِسْمَا اَشْتَرُوا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ)، آراء مختلف فراوانی ارائه شده است که در این نوشتار، نخست به نحو اجمالی به ده مورد از این اقوال اشاره می‌شود:

قول اول: کلمه (ما) را اسم معرفه تامه‌ای بدانیم که به معنای (الشیء) بوده و برای نقش اعرابی آن نیز، فاعل بگیریم برای فعل (بَسَّ)؛ در این صورت باید (ما) مقدری را که پیش از فعل (اَشْتَرُوا) باشد، به عنوان مخصوص به‌ذم قرار دهیم. در این فرض، تقدیر عبارت اینگونه ترسیم می‌شود: (بَسَّ الشیء ما اَشْتَرُوا)².
قول دوم: کلمه (ما) را از جهت تجزیه، اسم موصول دانسته و از جهت ترکیب، فاعل بدانیم برای فعل (بَسَّ). در ادامه باید جمله (اَشْتَرُوا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ) را جمله صله برای (ما) موصوله حساب نماییم. به همراه این ادعا که عبارت (اَنْ يَكْفُرُوا) را مخصوص به‌ذم قلمداد نماییم.³
قول سوم: کلمه (ما) را حرف مصدریه بدانیم و آن را به همراه جمله صله اش، به عنوان فاعل (بَسَّ) قرار دهیم. با این ادعا، قائل خواهیم شد که عبارت (اَنْ يَكْفُرُوا) مخصوص به‌ذم می‌باشد. در این صورت، تقدیر عبارت اینگونه ترسیم می‌شود: (بَسَّ سرائهم).

۱. سوره البقره: ۹۰.

۲. کسائی به نقل از فراء در ما اعربه الکسائی من القرآن الکریم: ۲۰۸.

۳. ابوعلی فارسی، المسائل الشیرازیات ۴۸۷/۲ و الباقولی، کشف المشکلات ۲۵۱/۱.

قول چهارم: کلمه (ما) را حرف کافه از عمل قلمداد نموده و لذا در مورد فعل (بئس)، حکم به ملغی شدن آن از عمل بدهیم.^۱

قول پنجم: کلمه (ما) را اسم معرفه تامه‌ای بدانیم که به معنای (الشیء) بوده و برای نقش اعرابی آن نیز، فاعل بگیریم برای فعل (بئس). با این لحاظ که (الشیء) مقدری را به عنوان مخصوص به‌ذم قرار دهیم. در ادامه قائل بشویم که عبارت (أَنْ يَكْفُرُوا) خبر باشد برای مبتدای محذوف. در این صورت، تقدیر عبارت اینگونه ترسیم می‌شود: (بئس الشیء شیء اشتروا به أنفسهم).^۲

قول ششم: کلمه (ما) را از جهت تجزیه، اسم موصول دانسته و از جهت ترکیب، فاعل بدانیم برای فعل (بئس). در ادامه باید جمله (اَشْتَرُوا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ) را جمله صلّه برای (ما) موصوله حساب نماییم. همچنین در ادامه، همان جمله (اَشْتَرُوا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ) را به عنوان جانشین مخصوص به‌ذم حساب کنیم. در این فرض، تقدیر عبارت را باید اینگونه ترسیم نمود: (بئس الذی اشتروا به أنفسهم).^۳

قول هفتم: کلمه (ما) را اسم نکره بدانیم که بنا بر تمییز بودن منصوب شده است. در ادامه جمله (اَشْتَرُوا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ) را صفت برای کلمه (ما) قرار دهیم. سپس فاعل فعل (بئس) را ضمیر مستتری فرض نماییم که مرجع اش کلمه (ما) باشد. با این لحاظ که (أَنْ يَكْفُرُوا) را به عنوان مخصوص به‌ذم قرار دهیم. در این صورت، تقدیر عبارت اینگونه ترسیم می‌شود: (بئس شیئاً اشتروا به أنفسهم أَنْ يَكْفُرُوا).

قول هشتم: همانند قول قبلی، کلمه (ما) را اسم نکره بدانیم که بنا بر تمییز بودن منصوب شده است. اما در ادامه، (الشیء) مقدری را به عنوان مخصوص به‌ذم قرار می‌دهیم و عبارت (أَنْ يَكْفُرُوا) را بدل از ضمیر (به) در عبارت (اَشْتَرُوا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ) قلمداد می‌کنیم. در این صورت، تقدیر عبارت اینگونه ترسیم می‌شود: (بئس شیئاً شیءٌ اشتروا به أنفسهم أَنْ يَكْفُرُوا).^۴

قول نهم: همانند دو قول قبلی، کلمه (ما) را اسم نکره بدانیم که بنا بر تمییز بودن منصوب شده است. لکن در ادامه، (ما) موصوله مقدری را به عنوان مخصوص به‌ذم قرار می‌دهیم که عبارت (اَشْتَرُوا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ) در واقع جمله صلّه‌ای باشد برای آن (ما) موصوله مقدر.^۵

قول دهم: کلمه (ما) را اسم موصول دانسته و نقش آن را مخصوص به‌ذم برای فعل (بئس) قرار می‌دهیم. و سپس فاعل فعل (بئس) را ضمیر مستتری بدانیم که در خود فعل نهفته شده است. البته لازم به ذکر است که ما در ادامه، برای اعراب این عبارت، قائل خواهیم بود که بعد از فعل (بئس) یک کلمه (ما) نکره مقدر هم داریم که

۱. فراء به نقل از نحاس در معانی القرآن نحاس و البحر المحيط ۴۷۲/۱

۲. سیبویه، الكتاب ۱۵۶/۳ و ابن ابی الربیع، تفسیر القرآن الکریم: ۴۰۶

۳. معانی القرآن ۵۶/۱

۴. محمود النیسابوری، ایجازالبیان عن معانی القرآن

۵. خالد الازهری، التصریح علی التوضیح ۹۷/۲

جایگاه مرجع ضمیر را داشته و بنا بر تمییز بودن منصوب می‌باشد. در این صورت، تقدیر عبارت اینگونه ترسیم می‌شود: (بئس شیئاً الذی اشتروا به أنفسهم).^۱

بررسی تفصیلی:

بعد از آنکه فی‌الجمله با این ده قول آشنا شدیم، اکنون در مقام ارزشیابی تفصیلی باید بیان داشت که از بین اقوال مذکور، قول دوم و هفتم از جهت صناعت نحو و رعایت معنا، بهترین اقوال هستند. اما سایر اقوال دارای اشکالاتی هستند که در این نوشتار به آنها پرداخته می‌شود. شیوه‌ای که در نقد و ارزیابی این ده قول پیگیری خواهد شد، عبارت است از اینکه ابتدا قاعده‌ها و قوانین حاکم بر اسلوب به کار رفته در این آیه شریفه، ارائه گردد؛ آنگاه درستی یا نادرستی هر قول، در سنجش نسبت آن با گزاره‌های کلی سابق‌الذکر، احراز می‌گردد. گزاره‌های کلی حاکم بر فرآیند اعراب در این آیه شریفه عبارت است از این چهار قاعده:

قاعده اول: حذف، خلاف اصل است.^۲

قاعده دوم: جانشین شدن کلمه‌ای از کلمه دیگر، خلاف اصل است.^۳

قاعده سوم: وجود کلمه (ما) به عنوان اسم معرفه تامه، قطعی‌الثبوت نبوده و مورد اختلاف نظر می‌باشد.^۴

قاعده چهارم: استعمال اسم موصول بعد از افعال مدح و ذم، قلیل است.^۵

اکنون با بذل عنایت کافی به این قواعد بیان شده، اشکالات هر کدام از اقوال، آشکار خواهد شد.

با این توضیح که نتیجه قاعده اول آن است که اقوال هشتم و نهم و دهم تضعیف گشته و وارد در عنوان (الف) از عناوین خطاهای معربین خواهند شد. چراکه در هر سه قول، ادعای حذف شده است و حال آنکه حذف، خلاف اصل است.

در ادامه، توجه به قاعده دوم، منجر به تضعیف قول ششم می‌شود و آن را نیز داخل در عنوان (الف) خواهد نمود. چراکه در قول ششم ادعای جانشینی کلمه (ما) از مخصوص به ذم شده بود و حال آنکه جانشین شدن کلمه‌ای از کلمه دیگر، خلاف اصل است.

اما با التفات به قاعده سوم، وجه ضعیف بودن قول اول و پنجم، هویدا می‌گردد و این دو قول را داخل در عنوان (ب) می‌کند. به این خاطر که در این دو قول ادعا شده بود کلمه (ما) اسم معرفه می‌باشد و حال آنکه وجود کلمه (ما) به عنوان اسم معرفه تامه، ثابت نشده است و مورد اختلاف نظر نحویون قرار دارد.

۱. التصريح على التوضيح ۹۷/۲ (همان منبع قبلی)

۲. شرح الکافیہ ۱۱۲۱/۲

۳. شرح الکافیہ ۱۱۲۱/۲ (همان منبع قبلی)

۴. ابن هشام الانصاری، مغنی اللیب: ۳۹۱

۵. شرح الکافیہ ۱۱۲۲/۲

در مورد قول چهارم بیان داشته می شود که لازمه آن، خروج فعل (بئس) از وضع اصلی خود می باشد نتیجتاً منجر به الغاء این فعل از عمل خواهد شد. به این دلیل، باید این قول را داخل در عنوان (الف) قرار داد. قول سوم اگرچه خالی از اشکال ادبی است، لکن به جهت مشهور نبودن، مرجوح می باشد.

۲-۳. سوره آل عمران

۲-۳-۱. آیه: [إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ]^۱

موضع شاهد: اعراب آیه بنابر قرائت فتح همزه.

بررسی اجمالی: مفسرین در ارتباط با این خوانش از آیه و اعراب آن پنج قول دارند.

قول اول: بدل بودن عبارت (أَنْ) و اسم و خبرش از لفظ (أَيَّة) در آیه قبل.^۲

قول دوم: مجرور بودن (أَنْ) و اسم و خبرش به حرف جرّ (بَاء) مقدر؛ در این قول متعلق (جئتكم) در آیه ۵۰ می باشد.^۳

قول سوم: مجرور بودن (أَنْ) و اسم و خبرش به حرف جرّ (لَام) تعلیل مقدر؛ برای متعلق آن دو نظر داده شده است، یکی (فاعبده) و دیگری (اطيعون).^۴

قول چهارم: مجرور بودن (أَنْ) و اسم و خبرش به حرف (عَلِي) مقدر؛ بنابر این قول متعلق کلمه (أَيَّة) در آیه ۵۰ می باشد.^۵

قول پنجم: مجرور بودن (أَنْ) و اسم و خبرش به حرف (بَاء) سببیت مقدر؛ در این قول نیز متعلق را لفظ (اطيعون) به حساب آورده اند.^۶

بررسی تفصیلی: در بین اقوال مذکور در آیه، به قول اول نقد جدی وارد شده است؛ توضیح نقد اینکه شرط بدل واقع شدن یک لفظ در علم نحو، صحت جانشینی بدل از مبدل منه است هم لفظاً و هم معناً. این مطلب در حالیست که در آیه مورد بحث، لفظی که به عنوان بدل ادعا شده (أَنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فاعبده) توانایی جانشینی از لفظ مبدل منه (أَيَّة) را ندارد. زیرا مصادیق (أَيَّة) خلق کردن پرندگان، زنده کردن مردگان، شفای بیماری پیسی و

۱. سوره آل عمران: ۵۱.

۲. ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن للأخفش ۱/۳۳۶.

۳. ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن للأخفش ۱/۳۳۶.

۴. ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط ۲/۴۹۲.

۵. السمین الحلبي، الدر المصون ۳/۲۰۶.

۶. ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن الشواذ ۱/۳۲۱.

شفای کور مادر زاد می‌باشد و معنای لفظ ادعا شده برای بدل نمی‌تواند مصداق آن باشد. از این حیث می‌توان این قول را در اشکال عنوان (الف) داخل دانست.^۱
سایر اقوال از حیث لفظ و معنا، تقریباً بدون اشکال می‌باشند.

۲-۳-۲. آیه [فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ]^۲

موضع شاهد: معنای واژه (الی)

بررسی اجمالی: در ارتباط با معنای این حرف پنج قول بین مفسرین وجود دارد.

قول اول: مترادف بودن آن با (مع).^۳

قول دوم: باقی ماندن آن حرف بر معنای خویش و تضمین در واژه (انصاری).^۴

قول سوم: باقی ماندن آن حرف بر معنای خویش و تعلق به حال محذوف.^۵

قول چهارم: مترادف بودن آن با (فی) و تقدیر (من انصاری فی سبیل الله).^۶

قول پنجم: مترادف بودن با (لام) و تعلق به (انصاری).^۷

بررسی تفصیلی: اقوال فوق خالی از اشکال نیست.

اما قول اول و پنجم هر دو یک اشکال مشترک دارند و آن اینکه لازمه پذیرش این دو قول، نیابت یک حرف جرّ از حرف جرّ دیگر است. در حالیکه این قاعده در بین نحوین مورد اختلاف می‌باشد و قاعده چندان ثابت و محکمی نیست؛ از این حیث این دو قول دارای اشکال عنوان (ب) می‌باشد.^۸

نقد و اشکال قول دوم که باعث عدم پذیرش این اعراب است، قاعده تضمینی می‌باشد که آن نیز در بین معرین قرآن معرکه الآراء است؛ فلذا این اعراب نیز در اشکال عنوان (ب) داخل است.
مفسرین قول چهارم را نیز به دلیل وجود تقدیر در اعراب و قبول اصل عدم تقدیر انکار کرده‌اند.^۹

۱. ابو جعفر الطبری، جامع البیان ۵/۴۳۳.

۲. سوره آل عمران: ۵۲.

۳. الفراء، معانی القرآن للفرّاء ۱/۲۱۸ و ابن قتیبه، تفسیر غریب القرآن ۱۶.

۴. الفراء، معانی القرآن للزجاج ۱/۴۱۶ و المحکم ۱/۴۴۴.

۵. ابن جزّی الغرناطی، التسهیل لعلوم التنزیل ۱/۱۰۸ و الزمخشری، الکشاف ۱/۳۰۱.

۶. الحسن بن القاسم المرادی، الجنی الدانی ۳۸۷ و تفسیر القرطبی ۴/۱۰۳.

۷. السمین الحلّی، الدر المصون ۳/۲۰۷.

۸. ابو جعفر الطبری، جامع البیان ۱/۳۱۰.

۹. ابو البقاء العکبری، التبیان فی اعراب القرآن ۱/۲۶۴.

۲- ۴. سوره نساء

نتیجه بحث در آیه مذکور، این خواهد بود که قول منتخب و مختار، سومین ترکیب می‌باشد. طبق این اعراب، حرف جر(الی) در معنای اصلی خود که انتهای غایت است باقی می‌ماند و به اسم فاعلی همانند(داعیاً) یا(ملتجاً) یا(ذاهباً) تعلق پیدا می‌کند و آن اسم فاعل مقدر، نقش خال خواهد داشت.

۲- ۴- ۱. آیه: [يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا^۱
موضع شاهد: کلمه (الأرحام)

بررسی اجمالی: قول مشهور در این آیه شریفه، نصب کلمه (الأرحام) است؛ ولی بنا بر قرائت جر، از سوی معرین قرآن کریم، چهار احتمال اعرابی داده شده است که چهار قول تولید کرده است؛ این اقوال به این شرح است:

قول اول: (واو) عاطفه باشد کلمه (الأرحام) عطف بر ضمیر (به) در (تسألون به) باشد.^۲
قول دوم: (واو) حرف جر قسم باشد و کلمه (الأرحام) مَقْسَمٌ به باشد و جمله (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) جواب قسم باشد.^۳

قول سوم: کلمه (الأرحام) مجرور به حرف جر مقدر باشد و تقدیر عبارت را اینگونه بدانیم: (بالأرحام).^۴
قول چهارم: کلمه (الأرحام) را مفعلو به برای فعل (اتقوا) بدانیم؛ با این ملاحظه که کلمه (الأرحام) را مضاف به (یاء) متکلم بدانیم و قائل شویم که آن (یاء) متکلم حذف شده است و علامت کسره باقی مانده است.^۵
بررسی تفصیلی:

ناظر به قول اول، دو نقد وارد شده است که شاید مهم ترین و اساسی ترین نقد از آن دو، این نقد باشد که: طبق این ترکیب اسم ظاهر در حالی عطف شده است به ضمیر متصل مجروری که خافض آن تکرار و اعاده

۱. سوره النساء: ۱

۲. معانی الرقان فراء ۲۵۲/۱، الفراء، معانی القرآن اخفش ۲۴۳/۱، ابن مالک، شرح التسهیل ۳۷۶/۳، ابو حیان الاندلسی، البحر المحيط

۳/۱۶۵ و شرح شذ ابن هشام الانصاری، شذور الذهب: ۵۸۳

۴. العکبری، اعراب القراءات الشواذ ۳۶۳/۱، التهذیب الواحدی، الوسیط فی تفسیر القرآن المجید ابن یعیش صنعانی: ۱۶۵ و ابن

عصفور، شرح الجمل ابن عصفور ۲۸۵/۱

۵. ابن عبیده، مجاز القرآن ۱۱۳/۱، ابن قتیبہ، تفسیر غریب القرآن ابن قتیبہ: ۱۰۵ و ابن جنی، الخصائص ۲۸۵/۱

۶. ابن عربی به نقل از الکامل فی اللغة و الادب ۹۳۱/۲

نشده است؛ ما می دانیم که بنا بر دیدگاه جمهور بصریون، عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض صحیح نمی باشد؛^۱ اگرچه که از نظر کوفیون این عطف بلا اشکال است. اکنون لازم است برای روشن شدن قول صواب، أدله هر دو مکتب بصریون و کوفیون مبنی بر مدعا خوشان را مورد ملاحظه قرار دهیم:

أدله قائلین به منع از عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض:

دلیل اول: اجماع نحاء بر این است که از عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض صحیح نمی باشد؛ با ملاحظه آراء نحویون معلوم می شود که اجماعاً حکم به قبیح امثال این استعمال کرده اند: (مررت به و زید) یا (مررت بک و زید)؛ مگر آنکه در آنها خافض را تکرار کنیم و بگوییم: (مررت به و زید) یا (مررت بک و زید).^۲

دلیل دوم: بنا بر نظر ما، ضمیر متصل مجروری، به منزله تنوین است برای اسمی که قبل از تنوین آمده است؛ لذا وقتی که عطف بر تنوین بدون اعاده اسم اش صحیح نمی باشد، باید بگوییم که عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض اش صحیح نمی باشد.^۳

دلیل سوم: اساساً رابطه بین معطوف و معطوف علیه، به نحوی است که ما بتوانیم هر کدام از آنها را در جای دیگری جایگزین نماییم؛ حال آنکه در عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض، ما نمی توانیم که آن ضمیر متصل مجروری را به جای آن اسم معطوف قرار دهیم! یعنی مثلاً در عبارت (مررت به و زید)، اگر بخواهد گفته شود: (مررت بک و زید)، استعمال غلطی خواهد بود! و یا در عبارت (مررت بک و زید) اگر بخواهد گفته شود: (مررت بک و زید)، استعمال غلطی خواهد بود! نتیجه این می شود که حکم بشود به عدم جواز عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض.^۴

دلیل چهارم: به نظر می رسد که ضمیر مرفوعی در زبان و دستورات زبانی، دارای قوت بیشتری است نسبت به ضمیر مجروری؛ شاید وجه این اقوی بودن در این باشد که ضمیر مرفوعی این صلاحیت و توانایی را دارد که منفصل از کلمات دیگر استعمال بشود و در رکن و پایه کلام، ایفای نقش نماید؛ اکنون باید بیان داشت که نحاء، پسندیده ندانسته اند که اسم ظاهر را در حالی بر ضمیر مرفوعی عطف کنیم که تکرار و تاکید در ناحیه آن اسم ظاهر رخ نداده باشد؛ زمانی که نحویون چنین حکمی را در مورد ضمیر مرفوعی - با آن اقوی بودن اش نسبت

۱. سیبویه، الکتاب ۳۸۱/۲

۲. ابو اسحاق الزجاج، الفراء، معانی القرآن و اعراجه زجاج ۶/۲، ابو منصور الازهری در ابو منصور الازهری، علل القراءات ۱۳۷/۱ و المجاشعی در ابو الحسن المجاشعی، النکت فی القرآن ۲۰۰/۱

۳. سیبویه، الکتاب ۳۸۱/۲

۴. ابن مالک، شرح التسهیل ۳۵۷/۳، ابن عیش، شرح المفصل ۷۷/۳ و ابن عصفور، شرح الجمل ۲۴۷/۱



به ضمیر مجروری - داده اند، پس به طریق اولی باید حکم کرد که را عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض، پسندیده و صحیح نمی باشد.^۱

در اینجا، بیان أدله افرادی که قائل به منع از عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض بودند بیان شد. لازم به ذکر است که در مقابل این أدله، جواب های دیگری هم گفته شده است که ما به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می کنیم: ولی به جهت مزید فائده، خوانندگان را به کتاب های شرح التسهیل ۳/۳۷۵ و بحر المحيط ۳/۱۵۷ ارجاع می دهیم.

و اما أدله قائلین به جواز عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض: دلیل اول: سماع از عرب و وجود استعمالات معتنا به در زبان عربی، ما را بر آن می دارد که در بحث از عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض، قائل به جواز چنین استعمالی بشویم؛ برخی از شاخص ترین این استعمالات، عبارت است از:

نمونه اول: یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا.^۲ بنا بر قرائت جر در کلمه (الارحام) که آیه مورد بحث ما می باشد.

نمونه دوم: وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا.^۳ چراکه در این آیه شریفه، (ما) عطف بر ضمیر در (فیهن) شده است. نمونه سوم: وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ.^۴ از این جهت که در این آیه شریفه، (من) عطف بر ضمیر در (لکم) شده است.

نمونه چهارم: قول النبی - صلوات الله علیه و ءاله - : انما مثلکم و الیهود و النصارى کرجل استعمل عمارا .. الحدیث.^۵

نمونه پنجم: قول بعض العرب: (ما فیها غیره و فرسِه).^۶ لازم به ذکر است افرا دی که قائل به عدم جواز عطف بر ضمیر متصل مجروری بدون اعاده خافض بودند، به این أدله خدشه وارد کرده اند؛ و ما با لحاظ رعایت اختصار از بیان آنها صرف نظر می کنیم.^۱

۱. ابوعلی فارسی، الحجة ۳/۱۲۵

۲. سوره النساء: ۱

۳. سوره النساء: ۱۲۷

۴. سوره الحجر: ۲۰

۵. صحیح بخاری ۲/۷۹۲ و مسند احمد ۸/۱۰۰

۶. ابن مالک، شرح التسهیل ۳/۳۷۶

اما در ادامه به بیان دومین نقد از نقد هایی که به قول نخست وارد شده بود می پردازیم؛ این گفتار به این بیان است که از نبی مکرم اسلام - صلوات الله علیه و ءاله - نهی ای روایت شده است مبنی بر اینکه به غیر از «الله تعالی» قسم نخورید؛ چراکه مُقسَم به دارای تعظیم است و نباید غیر خداوند متعال را مورد تعظیم قرار داد.^۲ البته به این نقد، چهار جواب داده شده است که ما باز هم به جهت رعایت اختصار و جلوگیری از اطاله نوشتار، از تشریح آن جواب ها خودداری می نماییم.^۳ با لحاظ این مطلب، می توان گفت که قول اول، وارد در اشکال شماره عنوان(الف) می شود.

و اما بر می گردیم به مقام ارائه اقوال حول آیه شریفه سابق الذکر؛ در ادامه به بررسی تفصیلی قول دوم می پردازیم. با مقایسه و دقت در این قول و قول قبلی، آشکار می شود که قول دوم نیز همانند قول نخست، مورد همان اشکالی قرار دارد که در نقد دوم بر قول نخست ارائه گردید؛ یعنی همان نهی ای که به قسم خوردن به غیر از الله تعالی وارد شده بود. از این رو باید اینطور بیان داشت که قول دوم هم وارد در اشکال عنوان(الف) می شود.

در بررسی تفصیلی قول سوم باید اظهار داشت که این قول، دارای لازمه ای است که آن لازمه، قلت و ندرت استعمالی دارد؛ این قلیل الاستعمال بودن موجب ضعف این گفتار خواهد بود؛ آن لازمه عبارت است از حذف حرف جر و باقی ماندن حرکت جر در اسم. اگرچه که از سوی برخی نحویون به این ایراد مبتنی بر آن وجه مُضَعَّف، پاسخ داده شده است که حذف حرف جر و باقی ماندن حرکت جر در اسم، مجاز است؛ چراکه در این صورت کلمه ای که در حالت مجروری باقی مانده است را باید معطوف به اسم مجروری بدانیم که آن اسم مجرور دارای مثلیتی با آن حرف جر محذوف است.^۴

شایان ذکر است که بیان بداریم در بررسی تفصیلی قول چهارم از اقوال مطرح شده حول آیه مورد بحث، که این قول، دارای لازمه است که منجر می شود مسلماً محکوم به بطلان باشد؛ و آن لازمه عبارت است از اضافه شدن اسم (ال) دار به (یاء) متکلم در حالی که مضاف نمی تواند (ال) داشته باشد مگر در اضافه لفظیه؛ و پر واضح است که عبارات مقصود ما در این آیه شریفه، از باب اضافه لفظیه خارج هستند.^۵ نتیجتاً باید گفت که این قول چهارم وارد در اشکال عنوان(ب) می شود.

اکنون در مقام جمع بندی اقوال و بیان قول مختار باید بیان داشت که اگرچه که قول اول هم می تواند صحیح باشد ولی چون مسئله ای است پر اختلاف، و حمل قرآن کریم بر چیزی که اختلافی نیست اولویت دارد

۱. ابوالبرکات الانباری، الانصاف فی مسائل الخلاف ۴۶۷/۲

۲. مجموع فتاوی ابن تیمیه ۵۰۶/۱۱

۳. فخر الدین الرازی، التفسیر الکبیر ۱۳۴/۹ و محمود الالوسی، روح المعانی ۱۸۴/۴

۴. تفسیر ابن کنیر ۴۴۲/۷

۵. النقد الاعرابی فی کتب ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن: ۳۴۴

بر حمل بر امور اختلافی، از این رو باید بیان داشت که قول مختار ما همان قول سوم است. به علاوه، این اختیار ما، مؤید به تأییدی است از قرائت قرآن کریم که عبارت باشد از قرائت ابن مسعود؛ در قرائت ابن مسعود، این آیه شریفه اینگونه قرائت شده است: (تسائلون به و بالارحام) که کلمه (الارحام) را با (باء) خوانده است.

۲-۴-۲. آیه: [وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَنَرَعْنَ أَنْ تَنكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا]

موضع شاهد: عبارت «ما يتلى عليكم»

بررسی اجمالی:

معربین اتفاق نظر دارند که «ما» در این عبارت موصوله است اما در مورد ترکیب هفت قول گفته شده است: قول اول: لفظ «ما» عطف است بر ضمیر در «فیهن» و تقدیر عبارت این گونه می باشد که: «یفتیکم الله

تعالی فی مسائل النساء و فیما یتلی علیکم فی الكتاب»^۱

قول دوم: «ما» در محل رفع است که در واقع عطف باشد بر ضمیر مستتر در «یفتیکم».^۲

قول سوم: «ما» مبتدا و خبرش محذوف است که «یفتیکم» باشد و در واقع اصل عبارت بوده است: «ما یتلی

علیکم فی الكتاب یفتیکم».^۳

قول چهارم: «ما» مبتدا و خبرش «من الكتاب» می باشد مراد از «من الكتاب» لوح محفوظ است.^۴

قول پنجم: «واو» در «وما یتلی علیکم» واو قسم و در ما در محل جر و معنی اینگونه می باشد که: «اقسم بما

یتلی علیکم».^۵

قول ششم: «ما» در مفعول به برای فعل مقدر باشد و تقدیر این گونه است که: «نبین ما یتلی علیکم».^۶

قول هفتم: «ما» عطف بر لفظ جلاله الله است.^۷

۱. ابو جعفر الطبری، جامع البیان طبری: ۵۴۰/۷، ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط: ۳۷۷/۳، الفراء، معانی القرآن فراء: ۲۹۰/۱، ابو اسحاق الثعلبی، الکشف والبیان: ۳۹۴/۳.

۲. ابوالبرکات الانباری، الانصاف فی مسائل الخلاف: ۴۶۳/۱، الفراء، معانی القرآن: ۲۹۰/۱، الشیخ ابن عاشور التونسی، التحریر و التنویر: ۲۶۵/۴.

۳. ابو اسحاق الزجاج، الفراء، معانی القرآن و اعرابه: ۱۴۴/۲، ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط: ۳۷۷/۳.

۴. الزمخشری، الکشاف: ۵۵۸/۱.

۵. الزمخشری، الکشاف: ۵۵۸/۱.

۶. ابو البقاء العکبری، التبیان فی اعراب القرآن العکبری ۳۹۳/۱.

۷. ابو البقاء العکبری، التبیان فی اعراب القرآن العکبری ۳۹۳/۱.

بررسی تفصیلی:

به قول اول دو اشکال گرفته شده: اولین اشکال که یک اشکال نحوی است این است که اسم ظاهر بر ضمیر مجرور عطف شده است بدون اعاده جار.

دومین اشکال که اشکال معنوی است خلاصه اش آن است که ما در صدر آیه داریم: «یستفتونک فی النسا...» خدا هم جواب می دهد: «قل الله یفتیکم فیهن» ولی در دنباله آیه یعنی «مایتلی علیکم» که مورد سوال نشد خدا بخواهد جواب بدهد بلکه «مایتلی علیکم» یک حکم مبین مشخصی است که خود این حکم در مقام جواب سوال دیگران است و لذا عطفش بر ضمیر «فیهن» صحیح نیست. ۱. ناگفته نماند که به اشکال دوم جواب داده شده است لکن ما به جهت اختصار از ذکر آن پرهیز می کنیم. ۲. پس قول اول وارد اشکال عنوان (ب) می شود اگر چه بعضی از نحات هم اعاده حرف جر بر اسم معطوف بر ضمیر مجروری را لام نمی دانند.

به قول چهارم اشکال گرفته شده که مفسرین اجماع دارند که مراد از کتاب در آیه قرآن است فلذا این قول وارد اشکال عنوان (الف) می شود. و اشکال قول پنجم این است که خلاف مقتضای ظاهر آیه است و لذا این قول هم وارد اشکال عنوان (الف) می شود.

اما اشکال قول هفتم این است که اگر «مایتلی» عطف بر «الله» می بود باید خبر مثنی آورده می شد و بیان می شد: «یفتیانکم» اگر چه بین متعاطفین آمده باشد و این غیر جایز است چرا که از عرب سماع نشده است. ۳.

۲-۵. سوره مائده

۲-۵-۱. آیه: [و کَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ] موضع بحث: کلمه (الْجُرُوح)

۱. الزمخشری، الکشاف: ۵۵۸/۱، فخر الدین الرازی، التفسیر الکبیر: ۵۰/۱۱.

۲. ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط: ۳۷۷/۳.

۳. السمین الحلبي، الدرالمصون: ۱۰۰/۴.

۴. سوره المائده: ۴۵.

بررسی اجمالی: در قرائت مشهور این آیه شریفه، کلمه (الْجُرُوح) با نصب قرائت گردیده است؛ لکن بنا بر قرائت کسائی و ابن کثیر و ابن عامر، کلمه (الْجُرُوح) با رفع خوانده شده است. از سوی نحوین برای اعراب این کلمه در حالت مرفوعی، چهار وجه اعرابی در ضمن چهار قول ارائه گردیده است که ما اجمالا به آنها اشاره می‌کنیم:

قول اول: (واو) استینافیه باشد و کلمه (الْجُرُوح) را مبتدا بدانیم و کلمه (القصاص) خبر برای مبتدا محسوب

بشود. ۱.

قول دوم: (واو) را عاطفه بدانیم و جمله بعدش را عطف بر مصدر مؤول (أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ) حساب کنیم؛ البته به گونه عطف معنوی نه لفظی؛ به این توضیح که تقدیر عبارت را اینگونه بدانیم: (قلنا لهم النفس بالنفس و

الجروح قصاص). ۲.

قول سوم: کلمه (الْجُرُوح) عطف بر ضمیر مستتر در متعلق (بالنفس) باشد؛ در این صورت تقدیر عبارت را

اینگونه ترسیم می‌کنیم که: (أَنَّ النَّفْسَ مَأْخُذَةٌ بِالنَّفْسِ). ۳.

قول چهارم: (واو) عاطفه باشد و جمله بعدش را عطف بر جمله (كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا...) بدانیم. ۴.

بررسی تفصیلی:

ناظر به قول نخست از سوی جناب ابوعلی فارسی اشکالی گرفته شده است؛ ایشان عقیده دارند که لازمه قول اول، این است که قائل شویم در کتاب مقدس تورات، هیچ حکم الزامی ای نسبت به جراح برای بنی‌اسرائیل تشریح نشده است! اما پر واضح است که این آیه شریفه نظارت دارد به تشریح احکام الله برای بنی‌اسرائیل و بیان قوانین نوپدیددی که متناسب با نیازهای مخاطبین وحی بوده است؛ و قرائت نصب در کلمه (الجراح) نیز بر همین معنا دلالت دارد که حکم جراح، برای بنی‌اسرائیل، مکتوب و تشریح شده بوده. ۵.

با این توضیح، به نظر می‌رسد که این قول داخل در اشکال عنوان (ج) می‌شود.

و اما در بررسی تفصیلی قول دوم باید توجه داشت که بنا بر این قول، معنای محصل آیه، معنایی نامناسبی خواهد شد؛ به این شرح که معنا عبارت خواهد بود از: (و الجروح مأخوذة قصاص)!

از این رو باید قول دوم را هم داخل در اشکال عنوان (ج) دانست.

۱. الفراء، معانی القرآن اخفش ۲۸۲/۱، ابو اسحاق الزجاج، الفراء، معانی القرآن و اعرابه زجاج ۱۷۹/۲ و الجمل المنسوب إلى خليل: ۱۵۵

۲. ابو اسحاق الزجاج، الفراء، معانی القرآن و اعرابه زجاج ۱۷۹/۲ و مشکل ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن: ۲۲۷

۳. ابوعلی در الحجة ۲۲۵/۳، ابو البقاء العکبری، التبیان فی اعراب القرآن ۱۳۹/۱

۴. الحجة ۲۲۳/۳

۵. حاشیة الشهاب علی ابو سعید البیضاوی، تفسیر البیضاوی ۲۴۷/۳

۶. السمین الحلبي، الدر المصون ۲۷۸/۴

به قول چهارم هم همان اشکال قول نخست گرفته شده است که اگر جمله (الجروح قصاص) عطف بر جمله (كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا...) باشد، لازمه اش این است که یک جمله مستقل حساب بشود که نتیجتاً دیگر دلالتی نخواهد داشت بر اینکه حکم قصاص جراحات در تورات هم تبیین شده است. حال آنکه سابقاً بیان شد که ظهور آیه شریفه در این است که این حکم قصاص جراحات در تورات، تشریح و مکتوب و مبین بوده است.^۱

۲-۵-۲. آیه: [وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ] ^۲

موضع شاهد: کلمه (يقول)

بررسی اجمالی: در قرائت مشهور ناظر به این آیه شریفه، کلمه (يقول) با اعراب رفع خوانده شده است؛ لکن در قرائت ابوعمر و یعقوب، کلمه (يقول) را با نصب قرائت کرده اند. ۳ از سوی نحوین برای توجیه اعرابی کلمه (يقول) با نصب، سه قول ارائه گردیده است:

قول اول: کلمه (يقول) را عطف بر (يأتى) در آیه قبلی بدانیم؛ در این صورت تقدیر عبارت اینگونه خواهد بود: (عسى الله أن يأتى بالفتح ... و أن يقول الذين آمنوا).^۴

قول دوم: کلمه (يقول) را عطف بر (الفتح) در آیه قبلی بدانیم؛ با این احتساب، تقدیر عبارت این گونه خواهد بود: (عسى الله أن يأتى بالفتح و بقولهم).^۵

قول سوم: کلمه (يقول) را عطف بر (يصبحو) در آیه قبلی بدانیم.^۶
بررسی تفصیلی:

به قول اول اشکال شده است که: با توجه با اینکه (أن يأتى بالفتح) خبر (عسى) می باشد، اگر (يقول) عطف بر (يأتى) باشد در نتیجه (يقول) هم خبر (عسى) قرار می گیرد؛ درحالیکه از ناحیه (يقول) ضمیر عائدی به سمت (عسى) نداریم؛ چراکه تقدیر عبارت این گونه می باشد: (عسى الله أن يقول الذين آمنوا).^۷
با این لحاظ باید گفت که قول نخست، وارد در اشکال عنوان (ب) می شود.

^۱ النقد الاعرابی فی کتب ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن و معانيه: ۴۳۲

^۲ سورة المائدة: ۵۳

^۳ الدكتور عبد اللطيف الخطيب، معجم القراءات القرآنية ۲/۲۹۳ و النشر فی القراءات العشر ۲/۲۵۴

^۴ القراء، معاني القرآن فراء ۱/۳۱۳، ابن خالويه الحجة: ۱۳۲، ابو اسحاق التعلبي، الكشف و البيان ۴/۷۹ و الزمخشري، الكشاف ۱/۶۳۰

^۵ ابو حيان الاندلسي، البحر المحيط ۳/۵۲۲

^۶ ابوشامه به نقل از ابراز المعاني: ۴۳۰

^۷ ناقد: ابوعمر و بن العلاء به نقل از طبری در ابو جعفر الطبري، جامع البيان ۸/۵۱۶

نسبت به قول دوم اشکال شده است که تقدیر عبارت در فرض قائل بودن به قول دوم، به این گونه خواهد بود که: (عسی الله أن يأتي بأن يقول الذين آمنوا)؛ لذا از جهت معنا، فاسد است و وارد در اشکال عنوان (ج) می شود.

ولی قول سوم، هم از جهت معنا و هم از جهت رعایت صناعت زبانی، خالی از اشکال است و از این رو قول مختار می باشد.

۲-۶. سوره انعام

۲-۶-۱. آیه: [قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱]

موضوع بحث: ترکیب (أ رأیت)

مقدمه: در قرآن کریم موارد فراوانی داریم که در آنها از ترکیب (أ رأیت) استفاده شده است. همچنین در محاورات عرب زبان ها، ترکیب (أ رأیت) به همراه لواحق و لواحق خودش، کاربردی شایع دارد. این ترکیب، محصول پیوست دو کلمه (أ) به عنوان همزه استفهام و کلمه (رأیت) به عنوان فعل و فاعل می باشد. لازم به ذکر است ماده (رأی) در این ترکیب، همواره با صیغه ماضی آورده می شود و معمولاً همراه فعل، ضمیر (تاء) که دال بر مفرد مخاطب است دیده می شود؛ همچنین پس از این فعل و فاعل اش، شاهد آمدن حرف (کاف) خطاب هستیم که البته به اختلاف جنسیت (مذکر یا مؤنث بودن) و تعداد (مفرد یا مثنی یا جمع بودن) مخاطبان، تغییراتی در آن ایجاد می شود. آنچه که در معنا از ترکیب (أ رأیت) اراده می شود معنای (أخبرنی) می باشد.^۲

اکنون در مقام بررسی عبارت (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) در آیه شریفه، بیان می داریم که در بین معربین قرآن کریم اختلاف نظر شده است که دو حرف (تاء) و (کاف) را در عبارت (أ رأیتکم) چگونه اعراب نماییم.

در این جا سه قول وجود دارد که اجمالاً به آنها می پردازیم

قول اول: حرف (تاء) را ضمیر متصل بدانیم و نقش آن را فاعل قرار دهیم. از آن طرف، حرف (کاف) را مفعول به قلمداد کنیم.^۳

قول دوم: حرف (تاء) را ضمیر متصل بدانیم و نقش آن را فاعل قرار دهیم. اما در مورد حرف (کاف) قائل به حرف خطاب بودن آن بشویم و نقش معنایی آن را «تاکید کردن» حساب کنیم. در این صورت دیگر (کاف) محلی از اعراب ندارد.^۱

^۱ سوره الانعام: ۴۰.

^۲ الفراء، معانی القرآن فراء ۳۳۳/۱ و ابوحیان الاندلسی، البحر المحیط ۱۳۹/۴

^۳ کسائی به نقل از کتاب مجالس ثعلب ۲۱۶/۱، مغنی اللیبیب: ۲۴۰ و السیوطی، همع الهوامع ۲۶۶/۱



قول سوم: حرف (تاء) را حرف خطاب بدانیم و حرف (کاف) را ضمیر متصل که نقش آن فاعل بوده و محلا مرفوع قلمداد بشود.^۲

بررسی تفصیلی:

در مورد قول اول اشکال شده است که با این ادعا، دچار خطایی از ناحیه صنعت نحوی و قواعد زبانی خواهیم شد. چراکه فعل (رأیت) در این بحث، از آن افعالی حساب می شود که از باب (ظن) دو مفعولی هستند. و ما می دانیم که در افعال قلوب دو مفعولی، مفعول به اول در اصل مبتدا و مفعول به دوم در اصل خبر بوده است. با این لحاظ، مفعول به اول در جایگاه مسند الیه واقع شده است و مفعول به دوم در جایگاه مسند به؛ با این توضیح باید گفت که ما داریم به سبب مفعول به دوم از مفعول به اول خبر می دهیم. و اصطلاحاً مفعول به اول محکی عنه بوده و مفعول به دوم محکی به است. حال با توجه به این قاعده، روشن می شود که اگر بالفرض عبارتی داشته باشیم که در آن گوینده عرب زبان بخواهد اینگونه تکلم نماید که بگوید: (أ رأيتك زیداً ما شأنه؟) آنگاه فساد این تکلم بی وقفه نمایان می گردد و جمله بندی آن، بی معنا و نادرست خواهد شد. چراکه گوینده اگرچه در آغاز کلام، سؤال خود را متوجه شخص (زید) کرده است، لکن در ادامه کانون توجه خود را به سمتی غیر از (زید) برده است. با دقت در این گفتار، به این نتیجه خواهیم رسید که محال می باشد که مصداق (کاف) را (زید) بدانیم. از آن رو که مفعول به اول شخص مخاطب است و مفعول به دوم شخص غائب!^۳

با بذل عنایت نسبت به سطور سابق، هویدا می گردد که قول نخست وارد در اشکال عنوان (ب و ج) می شود؛ چون هم از جهت معنا دچار مشکل است و هم از جهت صنعت و قواعد لفظی مبتلا به ایراد است. به قول سوم، دو اشکال گرفته شده است:

اشکال اول: لازمه و نتیجه این قول، عبارت است از وارد شدن دو فاعل بر فعل واحد. یعنی (تاء) و (کاف) به منزله دو فاعل خواهد بود برای فعل (رأیت).^۴

اشکال دوم: در غیر از این مورد خاص که محل بحث ما می باشد، حرف (تاء) بنا بر اجماع نحویون باید فاعل باشد. در حالی که همچنین اجماعی را در مورد حرف (کاف) نداریم.^۵ با این احتساب باید این قول را داخل در اشکال عنوان (الف) دانست.

ناظر به قول دوم هیچ اشکال معنایی و لفظی ای را وارد نمی بینیم. اضافه بر آنکه این قول، مؤید است به این نکته که ساقط شدن (کاف) جایز می باشد؛ از این رو می توان گفت: (أ رأیت).^۱

۱. سبویه، الکتاب ۲۴۵/۱، الفراء، معانی القرآن ۲۹۹/۱، المبرد، المقتضب ۲۱۰/۳ و ۲۷۷ و السیوطی، همع الهوامع ۲۶۶/۱

۲. السمین الحلبي، الدر المصون ۶۲۱/۴

۳. ابوالبركات الانباري، البيان في غريب ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن ۳۲۱/۱

۴. المسائل العسكرية: ۱۳۹ و ابو حيان الاندلسي، التذليل و التكميل ۲۰۴/۳

۵. ابن مالك، شرح التسهيل ۲۴۷/۱ و السیوطی، همع الهوامع ۲۶۶/۱

۲- ۶- ۲. آیه: [وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ]²
موضوع بحث: عبارت (فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بررسی اجمالی: از بین واژگانی که در این آیه شریفه به کار رفته است، آن ناحیه ای که توجه نحویون را به خود جلب نموده است و موضعی برای تولد آراء متعددی در توجیه اعرابی شده است، عبارت (فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) می باشد. در ادامه به هفت قولی که ناظر به این مسئله ارائه گردیده است، اشاره اجمالی خواهیم داشت:

قول اول: (أَنْ) به همراه دو معمول اش را مبتدا بدانیم. خبر این مبتدا را محذوف انگار کرده و تقدیر عبارت را اینگونه می دانیم: (فالمغفرة و الرحمة له). ۳.

قول دوم: (أَنْ) به همراه دو معمول اش را بدل از (أَنَّهُ من عمل منكم) بدانیم. ۴.

قول سوم: (أَنْ) به همراه دو معمول اش را تاکید از (أَنَّهُ من عمل منكم) بدانیم. ۵.

قول چهارم: (أَنْ) به همراه دو معمول اش را عطف بر (أَنَّهُ من عمل منكم) بدانیم. ۶.

قول پنجم: (أَنْ) به همراه دو معمول اش را خبر برای مبتدا محذوف بدانیم. در این صورت تقدیر عبارت را اینطور ترسیم می کنیم: (فأمره و شأنه الغفران و الرحمة). ۷.

قول ششم: (أَنْ) به همراه دو معمول اش را فاعل برای فعل محذوف بدانیم. در این احتمال، باید تقدیر عبارت را اینگونه مطرح کنیم که: (فاستقرَّ أَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). ۸.

قول هفتم: (أَنْ) به همراه دو معمول اش را مفعول به برای فعل محذوف بدانیم؛ با این حساب، تقدیر عبارت اینطور می شود که: (فليعلم أَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). ۹.

بررسی تفصیلی:

۱. شرح سیبویه، الكتاب ۱۴۷/۲ و ابن مالک، شرح التسهيل ۲۴۶/۱

۲. سورة الانعام: ۵۴

۳. ابو اسحاق الزجاج، الفراء، معانى القرآن و اعرابه زجاج ۲۵۴/۲، تفسير القرطبي ۴۰۹/۶ و ابی حاتم سجستانی به نقل از ابو جعفر

التحاس، اعراب القرآن ۵۵۰/۲

۴. الفراء، معانى القرآن اخفش ۱۳۱/۱

۵. المبرد، المقتضب ۳۵۷/۲

۶. ابو جعفر الطبری، جامع البيان ۲۷۴/۹

۷. ابو جعفر التحاس، اعراب القرآن ابو جعفر التحاس ۵۵۰/۲ و ابن جزى الغرناطی، التسهيل لعلوم التنزيل ۳۶۳/۱

۸. السمين الحلبي، الدر المصون ۶۵۲/۴

۹. محمود الالوسی، روح المعانی ۱۶۴/۷

ناظر به قول نخست، اشکالی از سوی جناب نحاس وارد شده است مبنی بر این که اگر قول اول را بپذیریم باید ابتدا به (أَنْ) مفتوحه را جایز بدانیم؛ حال آنکه از نظر جمهور نحوین، ابتدا با (أَنْ) مفتوحه جایز نبوده و حتی حکایت اجماع شده است نسبت به این حکم.^۱

در مقام بیان خلاصه مطلب، باید بگوییم که سخن جناب نحاس این است که اگر بخواهد (أَنْ) به همراه دو معمول اش مبتدا واقع شود نباید در صدر کلام قرار گیرد.

حال با دقت بر این اشکال، آشکار می گردد که این قول و ترکیب، وارد در اشکال عنوان (ب) می شود. نسبت به قول دوم و سوم، دو اشکال مشترک گرفته شده است که ذکر می گردد:

اشکال اول: با قائل شدن به یکی از این دو قول، باید بپذیریم که پیوست معنایی کلمه (مَنْ) مفقود خواهد شد؛ به این تفصیل که اگر (مَنْ) را شرطیه بدانیم، نیاز به جمله جواب شرط خواهد داشت؛ حال آنکه با پذیرش یکی از این دو قول، دیگر جواب شرطی در عبارت نخواهد بود. و اگر هم (مَنْ) را موصوله و مبتدا بدانیم، نیاز به خبر خواهد داشت؛ حال آنکه بنا بر این دو قول دیگر خبری برای آن مبتدا نخواهد بود.^۲

اشکال دوم: اگر قرار باشد که (أَنْ) به همراه دو معمول اش را بدل یا تاکید بدانیم، آنگاه جایز نخواهد بود که (فاء) بر (أَنْ) داخل شود؛ چراکه (فاء) دلالت بر معنای تعقیب می کند و این معنا تناسبی با طرفین ابدال و تاکید ندارد؛ چراکه بدل همان مبدل منه است و توکید همان مؤکد است؛ لذا معنا ندارد که بگوییم بدل عقیب مبدل منه است! و این ادعا، غیر مستقیم می باشد که بگوییم توکید عقیب مؤکد است. از این رو اشکال دومی که به قول دوم و سوم وارد می شود همین وجود داشتن (فاء) بر سر (أَنْ) می باشد.

با ملاحظه این دو اشکالی که به قول دوم و سوم وارد شده است، باید حکم به داخل بودن این دو قول در اشکال عنوان (الف) بکنیم.

در بررسی تفصیلی قول چهارم لازم به ذکر است که همان اشکال اول که به قول دوم و سوم وارد شده بود، به قول چهارم هم وارد می باشد. چراکه لازمه این ترکیب آن است که عبارت از جواب شرط - در فرض شرطیه بودن (مَنْ) - و از خبر - در فرض موصوله بودن (مَنْ) - خالی باشد. از همین رو می بایست قول چهارم را هم داخل در اشکال عنوان (الف) دانست.

و اما قول پنجم و ششم و هفتم، مطلوب و پسندیده بوده و از نظر ما خالی از اشکال هستند. اگرچه ترکیب مطرح شده در قول پنجم را از بقیه ترکیب های پیشنهادی در این سه قول، مناسب تر و بهتر می دانیم؛ زیرا حذف مبتدا نسبت به حذف فعل بیشتر رخ می دهد و از این رو قول پنجم از شیوع بیشتری برخوردار می باشد.

^۱ سیبویه، الکتاب ۱۲۴/۳، ابو بکر بن السراج، الاصول فی النحو ۲۶۶/۱ و السیوطی، همع الهوامع ۱۵۹/۲

^۲ ابو جعفر النحاس، اعراب القرآن: ۲۵۳، ابو البقاء العکبری، التبیان فی اعراب القرآن ۵۰۰/۱ و ابو حیان الاندلسی، البحر المحیط ۱۴۴/۴

نتیجه

با مطالعه وجوه اعرابی در هفت سوره از سوره‌های قرآن کریم و با لحاظ آراء ابن هشام در باب پنجم مغنی، به نتایج زیر دست یافتیم:

۱. بیشترین خطاهای اعرابی در کتب اعراب القرآن به دلیل عدم رعایت قواعد نحوی است.
۲. کمترین خطاهای اعرابی از جهت ترک احتمالات نحوی است؛ بدین معنی که معرب استقصای کاملی نکرده است و همه وجوه محتمل را در ذیل یک آیه بیان نکرده است.
۳. پیش‌فرض‌های کلامی و فقهی در ارائه وجه اعرابی نادرست برای یک آیه دخیل بوده است.
۴. صحیح‌ترین وجه اعرابی آن است که با قرائت‌های دیگر نیز همخوان باشد.



منابع

١. السيوطي، جلال الدين، الاتقان في علوم القرآن، المدينة المنورة، ١٤٢٦هـ، مركز الدراسات القرآنية
٢. علي الهروي، الازهية في علم الحروف، مطبوعات مجمع اللغة العربية بدمشق، ١٤٠٢هـ
٣. ابو بكر بن السراج، الاصول في النحو، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٠هـ
٤. الشنقيطي، الشيخ محمد الامين، اضواء البيان، بيروت، دار الفكر للطباعة، ١٤١٥هـ
٥. ابن خالويه، اعراب القراءات السبع، القاهرة، مكتبة الخانجي، ١٤١٣هـ
٦. العكبري، ابو البقاء، اعراب القراءات الشواذ، بيروت، عالم الكتب، ١٤١٧هـ
٧. النحاس، ابو جعفر، اعراب القرآن، بغداد، مطبعة العاني، ١٣٩٧هـ
٨. الزجاج، اعراب القرآن المنسوب الى الزجاج، بيروت، دار الكتب المصرية، ١٤٢٠هـ
٩. الفارسي، ابو علي، الاغفال، ابو ظبي
١٠. محمد، ابن مالك، الفية، القاهرة، مكتبة الآداب، ١٤٢٢هـ
١١. الانباري، ابو البركات، الانصاف في مسائل الخلاف، مصر، دار احياء التراث العربي، ١٣٨٠هـ
١٢. الانصاري، ابن هشام، اوضح المسالك، بيروت، المكتبة العصرية، ١٤١٥هـ
١٣. النيسابوري، محمود، ايجاز البيان، بيروت، دار الغرب الاسلامي، ١٤١٥هـ
١٤. الاندلسي، ابو حيان، البحر المحيط، بيروت، عالم الكتب العلمي، ١٤١٣هـ
١٥. ابن عجيبة، البحر المديد، بيروت، دار الكتب العلمي، ١٤٢٢هـ
١٦. الجوزية، ابن قيم، بدائع الفوائد، بيروت، دار الكتب العربي
١٧. زركشي، البرهان في علوم القرآن، بيروت، دار المعرفة، ١٣٩١هـ
١٨. ابن ابي الربيع، البسيط في شرح جمل الزجاجي، بيروت، دار الغرب الاسلامي، ١٤٠٧هـ
١٩. الانباري، ابو البركات، البيان في غريب اعراب القرآن، الهيئة المصرية، ١٤٠٠هـ
٢٠. ابن قتيبة، تأويل مشكل القرآن، القاهرة، دار التراث، ١٣٩٣هـ
٢١. العكبري، ابو البقاء، التبيان في اعراب القرآن، بيروت، دار الجيل، ١٤٠٧هـ
٢٢. الطوسي، ابو جعفر، التبيان في تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربي
٢٣. العكبري، ابو البقاء، التبيين عن مذاهب النحويين، الرياض، مكتبة العبيكان، ١٤٢١هـ
٢٤. التونسي، ابن عاشور، التحرير و التنوير، بيروت، مؤسسة التاريخ، ١٤٢١هـ
٢٥. الاندلسي، ابو حيان، التذييل و التكميل في شرح التسهيل، دمشق، دار القلم، ١٤١٨هـ
٢٦. الغرناطي، ابن جزى، التسهيل لعلوم التنزيل، لبنان، دار الكتاب العربي، ١٤٠٣هـ
٢٧. الازهرى، خالد، التصريح على التوضيح، بيروت، دار الفكر
٢٨. البيضاوي، ابو سعيد، تفسير البيضاوي، بيروت، مؤسسة الاعلى للمطبوعات، ١٤١٠هـ
٢٩. الثعلبي، ابو اسحاق، الكشف و البيان، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢٢هـ
٣٠. جلال الدين، تفسير الجلالين، القاهرة، دار الحديث

۳۱. یاسر بن غنیم، تفسیر السمعانی، دار الوطن، ۱۴۱۸هـ
۳۲. ابن ابی الربیع، تفسیر القرآن الکریم، مکة المکرمة، ۱۴۱۱هـ
۳۳. الخطیب، الدكتور عبد الکریم، تفسیر القرآنی للقرآن، القاهرة، دار الفکر، ۱۳۹۰هـ
۳۴. الرازی، فخر الدین، مفاتیح الغیب، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۱هـ
۳۵. مکی، ابن ابی طالب، تفسیر المشکل من غریب القرآن، الرياض، مکتبة المعارف، ۱۴۰۶هـ
۳۶. بوران و هدیان الضناوی، تفسیر النهر الماد، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیة، ۱۴۰۷هـ
۳۷. حقی، اسماعیل، روح البیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی
۳۸. الازهری، ابو منصور، تهذیب اللغة، القاهرة، مکتب الخانجی، ۱۳۹۶هـ
۳۹. القشیری، عبد الکریم، التیسیر فی علم التفسیر، مکة المکرمة، رسالة الدكتور عبد الله المطیری، ۱۴۲۷هـ
۴۰. الطبری، ابو جعفر، جامع البیان، الرياض، دار عالم الکتب، ۱۴۲۴هـ
۴۱. المرادی، الحسن بن القاسم، الجنی الدانی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳هـ
۴۲. الدسوقی، الشیخ محمد، حاشیة الدسوقی،
۴۳. حاشیة الشهاب علی تفسیر البیضاوی، بیروت
۴۴. المرادی، الحسن بن القاسم، توضیح المقاصد و المسالک، دار الفکر العربی، ۱۴۲۸هـ
۴۵. الصبآن، محمد، حاشیة الصبآن علی شرح الاشمونی، بیروت، دار الفکر
۴۶. حاشیة محیی الدین شیخ زادة علی تفسیر البیضاوی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹هـ
۴۷. ابن جنی، الخصائص، المکتبة العلمیة، ۱۳۷۱
۴۸. الحلبي، السمین، الدر المصون، دمشق، دار القلم، ۱۴۱۱هـ
۴۹. السیوطی، الدر المنثور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱هـ
۵۰. الألوسی، محمود، روح المعانی، بیروت، دار الفکر
۵۱. ابن جوزی، زاد المسیر علی التفسیر، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۷هـ
۵۲. ابن جنی، سر صناعة الاعراب، دمشق، دار القلم، ۱۴۱۳هـ
۵۳. محمد، ابن مالک، شرح التسهیل، مصر، دار هجر، ۱۴۱۰هـ
۵۴. استرآبادی، محمد بن حسن، شرح الرضی علی الکافیة، الرياض، مطبوعات جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیة، ۱۴۱۰هـ
۵۵. ابن یعیش، شرح المفصل، بیروت
۵۶. ابن عصفور، شرح جمل الزجاجی، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۹هـ
۵۷. الکرمانی، محمود، غرائب التفسیر، بیروت، مؤسسه علوم القرآن، ۱۴۰۸هـ
۵۸. الوراق، ابوالحسن، علل النحو، الرياض، مکتبة الرشد، ۱۴۲۰هـ
۵۹. الاسفراینی، تاج الدین، فاتحة الكتاب فی اعراب الفاتحة، الاردن، منشورات جامعه الیرموک
۶۰. الفیروز آبادی، القاموس المحيط، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۹هـ

- ٦١ الازهرى، ابو منصور، القراءات و علل النحويين، التحقيق الدكتور نوال الحلوة، ١٤١٢هـ
- ٦٢ الدكتور خالد السبت، قواعد التفسير، دار ابن عفان، ١٤٢١هـ
- ٦٣ سيويوه، الكتاب، القاهرة، مكتبة الخانجي، ١٤٠٨هـ
- ٦٤ الهمداني، المنتجب، الكتاب الفريد في اعراب القرآن المجيد، المدينة المنورة، دار الزمان، ١٤٢٨هـ
- ٦٥ الزمخشري، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥هـ
- ٦٦ الحربى، حسين، قواعد الترجيح عند المفسرين، الرياض: دار القاسم، ١٤١٧هـ
- ٦٧ الباقولى، ابو الحسن، كشف المشكلات وايضاح المعضلات في اعراب القرآن، الاردن، دارعمار، ١٤٢١هـ
- ٦٨ _ ابن جنى، كتاب اللمع في العربية، الاردن، دار الامل، ١٤٢١هـ
- ٦٩ العكبرى، ابو البقاء، اللباب في علل البناء و الاعراب، مطبوعات مركز جمعة الماجد، ١٤١٦هـ
- ٧٠ الطبرسى، ابو على، مجمع البيان في تفسير القرآن، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٨هـ
- ٧١ الصفاقسى، ابراهيم، المجيد في اعراب القرآن المجيد، طرابلس، منشورات كلية الدعوة الاسلامية، ١٤١٠هـ
- ٧٢ ابن جنى، المحتسب في تبين وجوه شواذ القراءات، دار سزكين، ١٤٠٦هـ
- ٧٣ ابن عطية، المحرر الوجيز، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٣هـ



